Ann Jaderlund

منتقدی شعرهای او را آبستره، فرار و فرضی می داند. منتقد دیگری او را شاعری کنکرت و تصویری (و نه زبانی) دانسته و معتقد است تصویرها آن قدر زنده و واقعی هستند که می شود آنها را لمس کرد. ولی سوال این است که در آن صورت منظور از تصویر چیست؟ آیا طرز استفاده مخصوص شاعر از کلمات نیست که باعث ایجاد فضا و شواهد ویژه‌ای می شود که خلق کاراکتر شعری می کند؟ ملودی حرکتی شعرش برونگرا و نفوذی ست. اجزای متن شبیه هنرپیشگان ظهور می کنند و روابط درونی شان حکایت از بازی اجزای مختلف نمایشی مخفی دارد که تجربه‌های ناخودآگاه ناشناس را بر پرده‌ی ذهن خواننده اجرا می کنند.

آن یدرلوند در سال ۱۹۵۵ در استکهلم متولد شد. از کودکی به شعر علاقه داشت و در نوجوانی آثار فلاسفه بزرگ را مطالعه کرد. در سال ۱۹۸۵ اولین کتابش را به چاپ رساند و با این کتاب کار حرفه‌ای اش را آغاز کرد. جمع منتقدان سوئدی آن یدرلوند را از بزرگترین شاعران قرن بیستم می دانند.

Bo Stromstedt، منتقد ادبی با سابقه‌ی روزنامه‌ی Ekspressen آن یدرلوند را بزرگترین شاعر معاصر سوئد و میراث‌دار Martinsson و Ekelof می داند. اشعار یدرلوند سرشار از تصویرهای طبیعت و مهارت‌های زبانی هستند. تسلط بی نظیر او بر زبان سوئدی و چیرگی اش در ساختن اصطلاحات زبانی، اشعار وی را جزو گنجینه‌ی گران قیمت ادبیات معاصر سوئد ساخته است. اشعارش به زبان های مختلف دنیا از جمله دانمارکی، نروژی، روسی، فرانسوی، اسپانیایی، چینی و ژاپنی ترجمه شده‌اند. او همچنین اشعاری را از زبانهای چکی و اسلواکی به سوئدی ترجمه کرده است.

چند شعر از آن یدر لوند

(۱)

یک شاخه می تواند به سرنوشت سپرده شود
اما در هر صورت یک شاخه است
در بهار شاخه جوانه می زند
قبلا فقط شاخه بود
به زودی دوباره تقسیم می شود
جوانه‌ها در جویها جاری می شوند
فردا ماه در پایین است
تو شاید خانه‌ای نداری
در باغ ماه می روی
قلبت را پنهان کن
یک لباس شیشه‌ای
می تواند ماه را پنهان کند
تو شاید قلب نداری
ماه بر جامه‌ات می درخشد
یک لباس شیشه‌ای
می تواند از لباس جدا شود
تو شاید شیشه‌ای نداری

(۲)

می بینم دستهایم می آیند
آنها کنده شده‌اند
از جا
من آنجا کسی نیستم
من کسی نیستم
آنجا در شهر
چنان که می لغزم
از میان حفره‌ی شب

(۳)

می بینمت
و همان راه را
می روم بدون حافظه:
هر نه تا آری
هر پیامی تا پیام بر
صدای من حالا کجاست
اگر اینجا نیست
و بازی می کند
با تکه های کور اجسام

گفت و گو با آن یدر لوند

شعر اصولا بر خلاف مصالح جامعه حرکت می کند

گفت و گو کننده و مترجم: سهراب رحیمی

از نظر شما شعر چیست؟

برای من شعر یک روش برای واقعی کردن آن قسمت از واقعیت است که غیرواقعی است.

ترسیم واقعیتی که تقریبا وجود ندارد.

از کی شروع به شعر گفتن کردید؟

خیلی زود. از ۷ یا ۸ سالگی و از ۱۰ سالگی پنهان از چشم دیگران می نوشتم. همان خاصیتی که نویسندگی برای من دارد.

بیشتر از کدام شاعران تاثیر گرفته‌اید؟

جوابش مشکل است. می توانم بگویم که من بیشتر تحت تاثیر عکس و نقاشی هستم. آلمکویست* Almqvist ، بیورلینگ... "Bjorling" نه، می شود گفت در دوره های مختلف تحت تاثیر شاعران مختلفی بوده‌ام. اوایل یک مدتی از **بیورلینگ** خوشم نمی آمد ولی الان او را در صدر شاعران معاصر می دانم. من بیشتر به آن نویسندگانی علاقمندم که در شرایط موجود می توانند چیزی به من بدهند.

اشعار شما از طرف مردم و منتقدین چگونه ارزیابی شده است؟

ارزیابی ها بسیار خوب بوده است. برخورد مردم هم بسیار خوب بوده، کتاب دوم من باعث جنجالی در مطبوعات شد. علتش هم این بود که منتقدی شدیدا شعرهای مرا مورد نقد و نفی قرار داد.

از نظر شما مدرنیسم / پست مدرنیسم چیست؟ آیا شما خودتان را یک مدرنیست/ پست مدرنیست می دانید؟ در این صورت چه چیزی مدرن را از غیرمدرن جدا می کند؟

برای من پست مدرنیسم از طریق ایدئولوژی زدایی عمل کرد و به این عنوان بسیار مثبت بود و هنوز هم البته همین طوری ست، به شرطی که خودش به تدریج به ایدئولوژی تبدیل نشود. در مورد مدرنیسم باید بگویم که این مقوله خودش را تبدیل کرده است به چیزی مقدس که من اصلا دوست ندارم. اگر قرار است چیزی مقدس باشد، باید - تا جایی که به من مربوط می شود - چیزی از جنس سکوت باشد، اما این که تعریف «مدرنیسم / پست مدرنیسم چیست؟» جوابهای بسیاری می شود، پیدا کرد.

از نظر من پست مدرنیسم اولین بار در معماری ظهور کرد وقتی که استیل های مختلف (همچنین احساس ها و انمسفرهای زمانی مختلفی) را مخلوط کردند. این را هم می توان گفت که [پست مدرنیسم]، از جنبه هایی، نقشی رهایی بخش و در عین حال پرقدرت بازی کرد. اما آنچه که در ارتباط با تقدس مدرنیسم نمی پسندم امتزاج این تقدس با خودپسندگی و بی نیازی است.

و پست مدرنیسم ما را به طرف یک جور تفکر ماورایی هدایت می کند. خوب، این چه چیزی را عوض می کند؟ از این تناقض و تقابل بین مدرن و پست مدرن یک تجربه‌ی جدید به دست می آید، یک جهت گیری جدید، آنجا که اخلاق مقوله‌ای مهم تلقی می شود، و نیز در آنجایی که افکار و احساسات شخصی، با یک نوع قطعیت فردی، اهمیت بسیاری پیدا می کنند بی آنکه به این خاطر، خودپسندگی و خودپسندی معنی دهند.

نظر شما راجع به شعر امروز سوئد چیست؟

من اهمیت و ارزش زیادی برای شعر سوئد قائل هستم. اینجا شاعران زیادی هستند که من عمیقا برایشان احترام قائلم. نمی خواهم از اشخاص خاصی اسم ببرم.

از کجا می شود فهمید یک شعر خوب است یا بد؟ آیا می شود به نظر منتقدین اعتماد کرد؟

آدم فقط می تواند به قضاوت خودش اعتماد کند. این تنها چیزی ست که اهمیت دارد. این خواننده است که باید لذت ببرد ...

با توجه به این که خودتان نقد می نویسید چه نظری راجع به نقد شعر در سوئد دارید؟

خیلی وقت است که دیگر نقدی ننوشته‌ام و ترجیح می دهم که ننویسم. مزیتی که نقد نوشتن دارد این است که انسان احساس قدرت می کند. ولی از آنجایی که بازار نقد در سوئد بسیار آشفته و نگاه من به آن بسیار منفی است، ترجیح می دهم که مثل کبک سرم را درون برف فرو کنم. نقد متاسفانه دچار سیاست زدگی و برخوردهای شخصی شده است. شاید علتش آن است که سوئد کشور کوچکی ست. در اینجا همچنین کمبود یک تلاش انسانی و وجودی حس می شود. اما در واقع نه تنها منتقدین بلکه تمام جامعه دچار یک بحران روحی و روانی ست.

به نظر شما نقش روزنامه و رادیو و تلویزیون در اشاعه‌ی شعر تا چه اندازه بوده است؟

رسانه های گروهی تاثیر زیادی در اشاعه‌ی ادبیات به طور کلی دارند. نویسنده های زیادی هستند که به این دلیل که مورد توجه مطبوعات و رسانه ها قرار نگرفته اند به خارج از گود پرتاب شده اند. و این علتش این است که این جامعه علاقه‌ی عمیقی به شعر ندارد. شعر اصولا همیشه برخلاف مصالح جامعه حرکت می کند. با همه عمقش، تمرکزش، زیرکی اش، دقتش، سکوتش و سکونش. بیرون شعر برعکس، سطحی بودن، ظاهرپرستی، شلوغی و تعجیل است که مطرح است.

یک شاعر باید چگونه باشد؟ باید به چه شغلی بپردازد؟

نمی توانم به این سوال جواب بدهم، یعنی نمی خواهم، اصلا خوشایند نمی بود اگر همه شاعران یک شکل بودند. من خودم را خیلی معمولی می دانم.

آیا این مزیت یا مضرت است که شاعر نمی تواند از طریق شعرش زندگی کند؟

من فکر می کنم هم مزیت است و هم مضرت، مثل هرچیز دیگری در این زندگی.

جوانان چگونه می توانند کتابهایشان را چاپ کنند وقتی که ناشرین از انتشار شعر سرباز می زنند - به بهانه فروش کم یا نداشتن بودجه کافی؟

مشکل انتشار مشکل بزرگی ست. بسیاری از شاعران کتابهایشان را از طریق Print-on-demand از روی سفارش چاپ می کنند که البته اقبال چندانی نداشته است. حتی شاعرانی که موفق می شوند کتابهایشان را در انتشاراتی های بزرگ چاپ کنند مشکل فروش دارند. در این جامعه به چیزهای دیگری ارجحیت داده می شود تا شعر...

چگونه می شود مردم را به طرف شعر و شعرخوانی جلب کرد؟

من فقط می توانم به نقش رسانه های گروهی فکر کنم. البته این روشی نیست که من بخواهم امتحان کنم. اصلا مساله این است که جامعه در یک دور باطلی افتاده است. یک جامعه‌ی بد، هیچ علاقه‌ای برای شعر ایجاد نمی کند. شعر می تواند از بسیاری جهات جامعه را بهتر کند. ولی وقتی که درجامعه جایی پیدا نمی کند خوب معلوم است که....

بعضی مواقع رسانه ها شعر را مورد توجه قرار می دهند که گاه برنامه هایی محبوب و جذاب از آب درمی آیند. ولی به همان شکل بدی که در این جامعه مرسوم است. شعر را با یک سری آشغال های مدرن قاطی می کنند. امیدوارم که این جامعه یک روز به خود بیاید و ارتباط عمیق تری با خود و با شعر برقرار کند.

شاید هم من خیلی به این جامعه بدبین هستم. البته روش های خوبی هم برای اشاعه‌ی شعر وجود دارد و شعرهای خوب هم از این طریق در جامعه پخش می شوند اما این روش ها و این گروههای کوچک خیلی راحت می توانند زیر چرخ های بزرگ تبلیغاتی و زشت این جامعه قرار بگیرند.

* داستان نویس C.J.L.Almqvist (۱۸۶۶-۱۹۷۳)
* شاعر و منتقد Gunnar Bjorling (۱۸۸۷-۱۹۶۰)